

هو العليم

عرفان حق و باطل و تفاوت های آنها (۲)

مراقبه و مراتب آن

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين

حسينی تهرانی

و

حضرت آية الله الحاج سيّد محمد محسن حسينی

تهرانی

و

حضرت آيت الله حاج شيخ محمد بهاری

قدّس الله سرّهم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ

إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا

لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا

يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱.

«بگو- ای پیغمبر - که اینست و غیر از این نیست

که من بشری می باشم همانند شما که به من وحی

کرده می شود که: فقط معبود شما معبود واحد است!

^۱ سوره کُف (۱۸)، آیه ۱۱۰.

پس هر کس امید دیدار و لقای پروردگارش را داشته باشد، باید حتماً کار نیکو انجام دهد و هیچ کس را با پروردگارش انباز و همتا قرار ندهد.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب سؤال ذعلب یمانی که گفت: «ای امیرالمؤمنین! آیا تا به حال خدایت را دیده‌ای؟» فرمود: **«لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ**

بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مُلَابِسٍ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرُ مُبَايِنٍ، مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهَمَّةٍ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ، لَطِيفٌ لَا يُوَصَّفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوَصَّفُ بِالْجَفَاءِ، بَصِيرٌ لَا يُوَصَّفُ بِالْحَاسَّةِ، رَحِيمٌ لَا يُوَصَّفُ بِالرَّقَّةِ. تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ وَتَجَلُّ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ».^۲؛ حضرت حق متعال ذاتی

است که دیدگان با دید ظاهری خود آن را نمی‌نگرند، ولیکن چشم باطن و رؤیت قلوب قادر است به واسطه حقیقت ایمان او را بنگرد. او ذاتی است که با همه اشیا قریب است اما نه قرب مکانی، و از همه اشیا دور است اما نه بعد و دوری جدایی، سخن می‌گوید اما نه به طریق متعارف بشری، اراده

^۱ الله شناسی، ج ۱، ص ۲۳۷.

^۲ نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۱۶.

می‌کند نه از روی شوق و میل و اهتمام به وصول به مقصد، می‌آفریند نه با اعضاء و جوارح مادّی، لطیف است امّا نه آن لطفی که از دیدگان مخفی باشد، بزرگ است ولی در عظمت به حدود غیر تجاوز و تعدّی نمی‌کند، بیناست امّا نه با حواسّ ظاهری، رحمت و عطف دارد ولی نه از روی رقت قلب و غلبه احساس و دلسوزی. تمامی چهره‌ها در قبال عظمت او به خاک می‌افتد، و همه دل‌ها از ترس و خوف او به وحشت و اضطراب در می‌آید.^۱

مهم ترین شاخصه های عرفان حق :

۱) اهتمام به ظاهر شریعت

در مکتب اسلام از آنجا که عرفان به حق بدون متابعت از دستورات شریعت و اطاعت از اوامر و نواهی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم محال و ممتنع می‌باشد، سالک اِلَی الله برای وصول به این درجه باید تمام سعی و اهتمام خود را بر رعایت موازین و احکام شرع مقدّس مو به مو نموده، ذرّه‌ای از انجام فرائض و تکالیف مأثوره کوتاهی ننماید.

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۹.

بدیهی است به هر مقدار که نسبت به اتیان تکالیف مسامحه و اهمال نماید، به همان مقدار از نصیب مراتب فعلیت و نتایج استعدادات کمالی، خود را محروم نموده است.^۱

از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن، سالک باید در تمام امور ملازم شرع انور باشد و به قدر سر سوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید. پس اگر کسی را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیه شرعیّه متابعت ننماید و به قدر سر سوزنی از صراط مستقیم شریعت حقّه انحراف نماید او را منافق می‌دان مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سرزند. و اینکه از بعضی شنیده شده است که می‌گویند: «سالک پس از وصول به مقامات عالیّه و وصول به فیوضات ربّانیّه تکلیف از او ساقط می‌گردد.» سخنی است کذب و افترائی است بس عظیم، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اینکه اشرف موجودات و اکمل خلائق بودند مع هذا تا آخرین درجات حیات

^۱ حریم قدس، ص ۳۰.

تابع و ملازم احکام الهیّه بوده‌اند. بنابراین سقوط

تکلیف به این معنی دروغ و بهتان است.^۱

عدم توجه به تکالیف الهی و پیمودن سیر لا

أبالی‌گری صرفاً برای توجیه شهوات و هوس‌های

نفسانی در این دنیای دنیّ مطرح می‌شود؛ چنان‌که در

برخی از فرقه‌های صوفیّه و غیره دیده می‌شود؛

چنانچه این مسئله حتّی در غیر این فرقه‌ها بدون این

توجیه و تأویل نیز دیده می‌شود، و چه بسا افرادی از

اهل علم و درایت که نه تنها خود توجهی به تکالیف

و وظائف ننموده، بلکه با کیفیت رفتار خود در میان

عوام موجب انحراف آنان و ایجاد یأس و بدبینی

نسبت به مسائل معنوی و ارزش‌های متعالی شریعت

الهی می‌شوند.^۲

[مرحوم قاضی] با دراویش و متصوّف‌های که به

ظاهر شرع اهمّیت نمی‌دهند، سخت در معارضه و

نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت، که

نفسِ راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا

^۱ لب اللباب، ص ۵۲.

^۲ حریم قدس، ص ۴۲.

خودش به قدری در اِتیان مستحبات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود. به طوری که بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم، کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به واسطه اتهامات می‌خواهند چهره حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبات و ترک مکروهات قاضی برای گول زدن عامه و شبهه در طریق است؛ و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست.»^۱

۲) اهتمام به باطن شریعت

در مقابل این افراد، اشخاصی که تمام همّت و هدف خود را در توجّه به ظاهر احکام و رعایت انجام تکالیف بدون توجّه به باطن آنها نموده، هر

^۱ مه‌رتابناک، ص ۱۸۳

گونه حقیقت و واقعیتی را ورای این تکلیف و وظیفه انکار می‌نمایند نیز سخت در اشتباه و غفلت بسر می‌برند. توجّه به ظاهر احکام بدون لحاظ حقیقت و واقعیتی که جنبه علی نسبت به آن دارد، مانند پرداختن به پوست و به دور انداختن مغز و میوه است. کسانی که معرفت الهی و عرفان به حق را که نتیجه و هدف غائی اعمال و تکالیف ظاهری است انکار می‌نمایند و صرفاً به جنبه اسقاط تکلیف و برائت ذمه ظاهری بسنده می‌نمایند و مرتبه بسیار نازل از نعمت‌های الهی را در بهشت خواستارند، باید بدانند که دچار خسارت و ورشکستگی عظیمی شده‌اند و کیمیای سعادت و فلاح ابدی را با خر مهرهای بس بی‌ارزش و بی‌مقدار معاوضه نموده‌اند.

خدایا زاهد از تو حور می‌خواهد، قصورش بین *** به جنت می‌گریزد از درت یارب شعورش بین^۱

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است *** اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است^۲

فکر بهشت و حوری و غلمان کجا کند *** دل‌داده عاشقی که نگارش برابر است

^۱ از اشعار منسوب به جناب صدرالدین دزفولی.

^۲ دیوان حافظ، غزل ۱۷.

همچنان که عدم توجه به تکالیف الهی موجب
سخط و غضب و دورباش پروردگار و محرومیت از
فیوضات معنوی می‌گردد، عدم توجه به حیثیت
معنوی و تکاملی احکام شریعت که همان عرفان
حقیقی حضرت حق متعال است، موجب از دست
رفتن استعدادات و سرمایه و جودی انسان جهت نیل
به مراتب فعلیت و کمال و بی‌حاصلی سرمایه عمر و
نعمت حیات خواهد بود. و لذا مشاهده می‌شود که
فطرت و وجدان بشر با کنار زدن و زیر پا قرار دادن
همه موانع و پدیده‌های صارفه از توجه به معنویت
- چه رفاه دنیوی و تکامل تکنولوژی و ترقی علوم
مادّی و اجتماعی، و چه آلودگی ادیان به خرافات و
وساوس نفسانی و شیطنی در همه آنان از مکاتب
الحاد و مادّی‌گری، و چه ادیان الهی اعمّ از یهودیت
و نصرانیت و اسلام، و چه غیر الهی آنان - گم شده
خود را در جستجوی عالم سکونت و اطمینان و
تکامل نفس و عرفان الهی پی‌گیری می‌نماید، و با
عقل فطری و ضمیر مرتبط با عالم معنی در راه
معرفت شهودی و احساس قلبی و وجدانی عالم

وجود گام می سپارد.^۱

۳) ولایت و توسل به اهل بیت علیهم السّلام

شکّی نیست که حقیقت دین و لبّ و اساس آن، چنانچه در اخبار نیز بدان اشارت شده است، حبّ فی الله و بغض فی الله است، و در این زمینه نبوی معروف: **«هل الدّین إلاّ الحبّ»**^۲ گواه بر این مطلب است؛ و از طرف دیگر از آنجا که ولایت معصومین علیهم السّلام واسطه فیض الهی بر جمیع ممکنات و نیز واسطه بقاء و استمرار و ربط ممکنات با ذات احدیّت است، تمسّک به ولایت و استمداد از آن ذوات مقدّسه شرط اساسی قبولی طاعات و پذیرش عبادات و رشد و ترقّی روحی و نفسی بشر به سمت و سوی کمال و جودی خویش است؛ چنانچه فرموده اند: **«ما نوْدی بِشئٍ مِثل ما نوْدی بِالوَلایة»**؛ «به هیچ امری آن طور که به ولایت اهل بیت علیهم السّلام تأکید شده، تذکّر داده نشده است.»^۳

راه وصول به معارف الهی و شناخت حقیقی ذات

^۱ حریم قدس، ص ۴۲.

^۲ الکافی، ج ۸، ص ۷۹.

^۳ همان، ج ۲، اصول، ص ۱۸.

پروردگار بدون استمداد از این دریچه و توسل به ذیل الطاف و عنایات اهل بیت وحی و دستگیری آن ذوات مقدسه و حرکت به سوی رشد و تجرد و تکامل انسانی از مجرای فیض نفوس قدسی آنان امکان نخواهد داشت؛ و اگرچه سالک بدون توجه به این نکته حیاتی در مسیر تجرد و تهذیب قدم بردارد، و حتی متدین به دین و مکتبی سوای مکتب اهل بیت علیهم السّلام باشد، اما ناگزیر در میانه راه متوجه این مسئله خواهد شد و با دستگیری ائمه معصومین علیهم السّلام به مذهب تشیع خواهد گروید.^۱

از کتاب «کنز الفوائد» کراجکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة بن عطا از حضرت صادق علیه السّلام قال: **«خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ**

عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلِيٍّ اصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ الصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهُ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةٍ مِّنْ سِوَاهُ».

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا

^۱ حریم قدس، ص ۷۵.

مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ أَمَامَهُمُ
الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»^۱.

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سید الشهداء
علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه
مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جل و عز
و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم
سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده
است مگر برای آنکه او را بشناسند پس در وقتی که
او را شناختند او را می پرستند و به عبادت او
برمی خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی نیاز
می شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی
غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای
فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت
فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را
که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند».

ملاحظه می شود که در اینجا حضرت معرفت
خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه
منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون

^۱ بحار الانوار، ج ۷ ص ۱۸.

اولاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می‌گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست، بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از «قرب الاسناد» حمیری از ابن عیسی از بزنطی از حضرت رضا علیه السلام روایتی است: قال: قال ابو جعفر عليه السلام: «مَنْ سَرَّهُ اَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللّٰهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ اِلَى اللّٰهِ وَ يَنْظُرَ اللّٰهُ اِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ اَعْدَائِهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالْاِمَامِ مِنْهُمْ، فَانَّهُ اِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللّٰهُ اِلَيْهِ وَ نَظَرَ اِلَى اللّٰهِ».

«حضرت فرمودند که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: کسی که خوشحال می‌شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل محمد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نماید، در این صورت خدا به او نظر می‌کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می‌رسد».

از این روایت استفاده می‌شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند به عزّ و وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می‌بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشیع محروم بوده‌اند چون دارای نیت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده‌اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته‌اند، و اگر چه در زمان تقیه می‌زیسته‌اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعضی از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.^۱

در این باره، استاد وحید سیر و سلوک عملی، عارف کامل و فقیه عالی مقام، حضرت آیه‌الحق سید علی قاضی طباطبائی می‌فرمایند:

وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلی‌الله و عرفان ذات احدیت عزّ اسمّه بدون ولایت امامان

^۱ بحار الانوار، ج ۷ ص ۱۷.

شیعه و خلفای به حق از علی بن ابی طالب و
فرزندانش از بتول عذراء صلوات الله علیهم محال
است.^۱

و می فرمودند: «وصول به توحید فقط از ولایت
است؛ و ولایت و توحید یک حقیقت می باشند.^۲

۴) تربیت به دست استاد کامل

اهمّ از آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و
بصیر و از هوی بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده
و انسان کامل است، که علاوه بر سیر الی الله سه سفر
دیگر را طی نموده و گردش و تماشای او در عالم
خلق بالحق بوده باشد.^۳

نباید در مقابل هر کسی که متاعی عرضه می کند
و بضاعتی ارائه می دهد و کشف و شهودی ادعا
می نماید سر تسلیم فرود آورد و ابداً به ظهور خوارق
عادات، و اطلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر،
و عبور بر آب و آتش، و طی الارض و الهواء، و

^۱ مهر تابناک، ص ۲۶۴.

^۲ همان.

^۳ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۸۶، تعلیقه.

استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی‌توان پی به وصول صاحبش برد تا هنگامی که در استاد تجلیات ذاتیه ربّانیّه پیدا نشود استاد نیست.^۱

مرحوم قاضی می‌فرموده است: چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذارند تا پیدا نماید ارزش دارد.

و می‌فرموده است: کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است.^۲

۵) عشق و محبت به خداوند متعال

افرادی که طالب راه خدا هستند لازم و حتم است که خود را به صفات خدا درآورند و این معنی بدون تحصیل محبت خداوند محال است؛ یعنی اگر کسی در تمام عمر به کارهای خیر مشغول باشد و از بدی‌ها اجتناب کند، ولی محبت خدا را در دل نیپروریده باشد، جان او از صفا و وفا کاملاً تهی بوده و مانند

^۱ لب اللباب، ص ۱۳۷.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۳۸.

قبری است که روی آنرا با نقش و نگار زینت نموده باشند. جان و حقیقت انسان همان قوه جاذبه و کشش روحی اوست و گرنه با دیوار ساکن و قبر خراب چه تفاوتی دارد. عمل صالح که از جان زنده و روح صفا و محبت بر نخیزد چون گوشوار و دست برنجنی است که در دست مرده و در گوش او آویزند. ولی اگر با محبت توأم شد، مانند زینتی که به انسان زنده آرایش دهند، موجب کمال و مزیت او خواهد بود.^۱

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب

الله شناسی می فرماید:

«راه، راه پیامبران و برگزیدگان جهانیان است. بسیار خطیر و دقیق است. عشق‌بازی با خود مقام حضرت حیّ ذوالجلال و الواحد القهار است. چقدر عظیم و خطیر و در عین حال چقدر دارای شور و شوق عشق و تیمان است که نتیجه و خلاصه اعمال کائنات و افضل از عبادت ثقلین می باشد.

فقط نیروی عظیم عشق است که موانع را از سر راه بر می دارد، و سنگرها را در هم می کوبد، و از

^۱ رساله سیر و سلوک بحر العلوم، ص ۱۸۶، تعلیقه.

عقبات و کریوهای تنگ و تاریک عبور می‌دهد، و از دریا‌های حسرت، و صحراهای حیرت، و فضا‌های بی‌پایان بُهت و سرگشتگی عبور می‌دهد؛ و گرنه جمیع قوای ما سوی الله را گرد آوریم نمی‌تواند ذره‌ای انسان را جلو ببرد. عشق اوست که حلال مشکلات است و کلید رمز موفقیّت و بس.^۱»

۶) مراقبه

باید دانست که مراقبه از اهمّ شرایط سلوک است، و مشایخ عظام را در آن تأکیداتی است، و بسیاری آن را از لوازم حتمیّه سیر و سلوک شمرده‌اند، چه آن به منزله حجر اساسی است^۲ و آن عبارت است از آنکه سالک در جمیع احوال مراقب و مواظب باشد تا از آنچه وظیفه اوست تخطّی ننماید و از آنچه بر آن عازم شده تخلف نکند.

مراقبه معنای عامّی است و به اختلاف مقامات و درجات و منازل سالک تفاوت می‌کند.^۳ سالک باید

^۱ الله شناسی، ج ۱، ص: ۳۶۵

^۲ لب اللباب، ص ۱۱۴.

^۳ لب اللباب، ص ۱۴۴: اوّل درجه مراقبه اینست که سالک از محرّمات اجتناب کرده و تمامی واجبات را اتیان کند، و در این دو امر به هیچ وجه من الوجوه مسامحه نرزد.

از اولین قدم که در راه می‌گذارد تا آخرین قدم، خود را از مراقبه خالی ندارد و این از لوازم حتمیّه سالک است. در اثر مراقبه شدید و اهتمام به آن، آثار حبّ و عشق در ضمیر سالک هویدا می‌شود، زیرا عشق به جمال و کمال علی‌الإطلاق فطری بشر بوده و با نهادِ او خمیر شده و در ذات او به ودیعت گذارده شده است لیکن علاقه به کثرات و حبّ به مادیّات حجابهای عشق فطری می‌گردند و نمی‌گذارند که این پرتو ازلی ظاهر گردد.

به واسطه مراقبه کم‌کم حجابها ضعیف شده تا

دومّ درجه، آنست که مراقبه را شدید نموده و سعی کند هر چه می‌کند برای رضای خدا باشد و از اموری که لهُو و لعب نامیده می‌شود اجتناب نماید. و چون در این مرتبه اهتمام نمود برای او تمکّن پیدا می‌شود که دیگر خود را نباخته و این خودداری در او به سر حدّ ملکه برسد.

سومّ درجه، آنست که پروردگار جهان را پیوسته ناظر خود ببیند، و کم‌کم اذعان و اعتراف می‌نماید که خدای متعال در همه جا حاضر و ناظر و نگران همه مخلوقات است. و این مراقبه در تمام حالات و در همه اوقات باید رعایت شود.

چهارم درجه، مرتبه‌ای است از این عالی‌تر و کامل‌تر و آن اینست که خودش خدای را حاضر و ناظر ببیند و به طور اجمال مشاهده جمال الهی نماید. و اشاره به این دو مرتبه اخیر از مراقبه است وصیّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابی ذرّ غفاری رضوان الله علیه: **«اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»**.

«خدای را چنان عبادت کن مثل آنکه گوئی تو او را می‌بینی و اگر نمی‌توانی او را ببینی او را طوری عبادت کن که بدانی او ترا می‌بیند».

بالآخره از میان می‌رود و آن عشق و حبّ فطری
ظهور نموده ضمیر انسان را به آن مبدأ جمال و کمال
رهبری می‌کند.^۱

(۷) رفق و مدارا

و این از اهمّ اموری است که باید سالکِ اِلی الله
آن را رعایت کند چه اندک غفلتی در این امر سبب
می‌گردد که علاوه بر آنکه سالک از ترقّی و سیر باز
می‌ماند بلکه برای همیشه به کلی از سفر ممنوع
خواهد شد. سالک در ابتدای سفر در خود شور و
شوقی زاید بر مقدار مترقّب می‌یابد و یا در بین سفر
هنگام ظهور تجلّیات صوریّه جمالیّه، عشق و شور
وافری در خود حس می‌کند و در اثر آنها تصمیم
می‌گیرد اعمال کثیره عبادیّه‌ای را به جای آورد، لهذا
اکثر اوقات خود را صرف دعا و ندبه می‌نماید، به هر
عمل دست می‌زند و از هر کس کلمه‌ای می‌آموزد و
از هر غذای روحانی لقمه‌ای برمی‌دارد. این طرز
عمل، علاوه بر آنکه مفید نیست زیان‌آور است چون
در اثر تحمیل اعمال گران بر نفس ناگهان در اثر

^۱ لب اللباب، ص ۱۱۳ و ۳۰.

فشاری که بر نفس وارد شده، نفس عکس العمل نشان داده و عقب زده و بدون گرفتن نتیجه سالک از همه کارها می ماند و دیگر در خود میل و رغبتی برای اتیان جزئی ترین جزء از مستحبات احساس نمی کند.

و سرّ این افراط در عمل و تفریط نهائی اینست که میزان و ملاک در اتیان اعمال مستحبّه را ذوق و شوق موقّتی خود قرار داده است و بار سنگین را بر دوش نفس قرار داده است، وقتی آن شوق موقّتی به پایان رسید و آن لهیب تند و تیزرو به فروکش نهاد در آن موقع نفس از تحمّل این بار گران به تنگ آمده دفعهٔ شانه خالی می کند و بار سفر را در ابتدا یا در نیمه راه به زمین می گذارد و از سفر متنفر شده و از مُعدّات سفر و مُمدّات آن بیزاری می جوید. بنابراین سالک نباید فریب این شوق موقّتی را بخورد بلکه باید با نظری دقیق و مآل اندیش استعداد و خصوصیات روحی و وضع کار و شغل و مقدار قابلیت تحمّل خود را سنجیده عملی را که می تواند بر آن مداومت نماید و قدری هم از استعداد او کمتر و کوچکتر است انتخاب نماید و به همان قدر اکتفا

کند و بدان اشتغال ورزد تا کاملاً حظّ ایمانی خود را از عمل دریافت دارد.

و بناء علی هذا سالک باید وقتی مشغول به عبادت می شود با آنکه هنوز میل و رغبت دارد دست از عمل بکشد تا میل و رغبت به عبادت در او باقی مانده همیشه خود را تشنه عبادت ببیند. مثل سالک در به جای آوردن عبادات مانند شخصی است که می خواهد غذا تناول کند، اوّلًا باید غذائی را انتخاب کند که مساعد با مزاج او باشد، و ثانیاً قبل از اینکه سیر شود دست از خوردن باز دارد تا پیوسته میل و رغبت در او باقی باشد. و ناظر به همین رفق و مداراست آنچه حضرت صادق علیه السّلام به عبد العزیز قراطیسی فرمودند: **«يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ لِلْإِيمَانِ عَشْرَ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يَصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةً بَعْدَ مِرْقَاةٍ- أَلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ- وَ إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ اسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعَهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ، وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يَطِيقُ فَتَكْسِرَهُ»**.^۱

^۱ ای عبد العزیز ایمان ده درجه دارد مانند نردبان که باید پله پله از آن بالا رفت ... و چون کسی را دیدی که یک پله از تو پائین تر است با مدارا او را به سوی خود بالا بر، و چیزی را که توان آن را ندارد بر او تحمیل مکن که او را خواهی شکست.

و به طور کلی از آنچه گفته شد به دست می آید
که عبادت مؤثر در سیر و سلوک فقط و فقط عبادت
ناشی از میل و رغبت است. و به این معنی دلالت
دارد قوله علیه السلام: **«وَلَا تُكْرَهُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ
الْعِبَادَةَ»**^۱

^۱ و عبادت را بر خودتان تحمیل نکنید.